



عاشقانه های مادر ۳ شهید

روایتی از مادر ۳ شهید که معتقد است امانت هایی را که خدا به من داده بود، پس دادم



عباس، حبیب و غلامرضا شهید شدند و دیگر در میان ما نیستند و فقط با خاطره آن ها زندگی را سپری می کنیم. خیلی صبری کردیم و راضی به رضای خدا هستیم. زمانی عده ای به منزل ما آمده بودند و از من سوال کردند که وقتی پسران تان شهید شدند چه حسی داشتید که در جواب گفتم وقتی پسر را دادم می کنیم یک حسی داریم. وقتی فرزند می شهید می شود، یک حسی داریم که این متفاوت تر است. اما نمی توان بیان کرد. خدا بهتر از دل آدم ها خبر دارد. ما هم صبری کردیم. همین که فرزندانم در راه خدا شهید شدند و مرگ با عزت داشتند، ارز شدند است. همیشه به بچه هایم می گفتم که هر کاری می کنید فقط برای رضای خدا باشد.

● خطر بازی با پسرهایش

بین صحبت هایش همیشه نگران این است که به مهمان ها سخت نگذر دو با پذیرایی در صدد جبران بود. هر چند کهولت سن اجازه نمی داد، اما گاهی اندک شوخی می کرد و خنده بر لبانش جاری می شد تا بلکه فضای صمیمی و متفاوتی را برای مهمان هایش رقم بزند. خانه اش هم دلنواز بود و به آدم آرامش خاصی می داد. تیم نگاه می به قاب عکس فرزندانش انداخته و رو کرده با و درباره خاطرات آن ها این گونه روایت می کرد: 'پسرهایم اگر مجروح هم می شدند، هیچ وقت به ما نمی گفتند. چون می دانستند ما ناراحت می شویم. فرزندمان خدا را شناختند و هیچ ترسی نداشتند. کارشان را درست انجام می دادند. هر چند وقت قاب عکس ها رو نگاه می کنیم و یادشان می افتم. یاد خاطرات آن موقع می افتم که چه روزگاری داشتیم. عباس ستاره گرمی داشت و همه شیفته اوم می شدند. هر وقت به مرخصی می آمد، همه را به کار می گرفت و از کار کردن نمی ترسید. عباس شب عید غدیر به دنیا آمده بود که پدرش نام او را عباس گذاشت. عباس خیلی جدی و تنر س بود. الان هم وقتی دوستانش به منزل ما می آیند از خصوصیات او تعریف می کنند که خیلی تنر س بود. مرخصی هم که می آمد بیگار نبود و دایم در حال رفت و آمد بود و به دیگران توجه می کرد. بعد ها در جبهه مسئولیت گرفت. او در عملیات خیبر

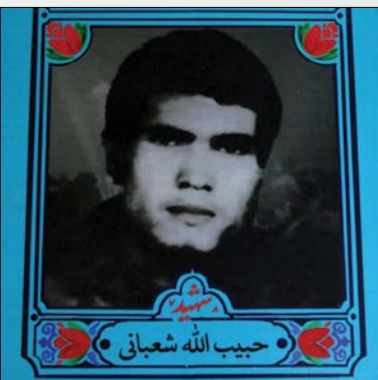
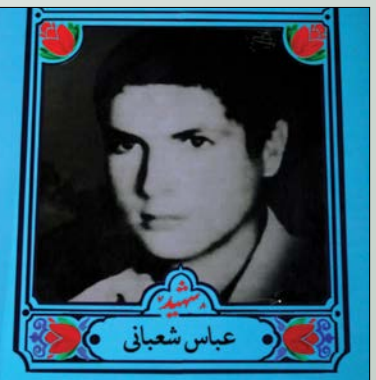
انقلاب کرد. با نگاه مهربانانه و با صفایش میزبان ما بود. چهره دوست داشتنی دارد و با وضعیت جسمی نامساعد به خوبی پذیرای خبرنگار و عکاس روزنامه خراسان بود. در خانه محقر، ساده و سراسر آرامش داشت که آدمی احساس غربت نمی کرد. دیوارهای خانه با قاب عکس ها و بوم های نقاشی فرزندانش شهیدش دل انگیز شده بود. 'عصمت بهشتی' که این روزها در ۹۰ سالگی به سر می برد با خوشرویی و خنده بر لب پادی از عباس، حبیب و غلامرضا می کند و می گوید: 'فرزندانش زیادی داشتیم که سه تا از آن ها به شهادت رسیدند. اولش خیلی به من سخت می گذشت اما حالا دریافته ام که فرزندانش امانت هایی از سوی خدا در نزد من بود که حالا پس داده ام. با وجود دلتنگی هایی که دارم اما خدا رو شکر می کنم که عمر با عزتی داشتند و با افتخار سرمان را بالای می گیریم که در این انقلاب اسلامی سهمی ویژه داریم. همیشه در دعاها می خواهم که آن شاء الله... عاقبت به خیر شویم که مهم ترین مسئله برای هر آدمی است. فرزندانش خودشان راه شان را پیدا کردند و در مسیر حق قرار گرفتند که می دانستند عاقبت به خیر می شوند. از بین ۱۱ فرزندانش، ۸ پسر بودند که همگی در برهه های مختلف در جبهه حضور داشتند و به دفاع از کشورشان می پرداختند.'

● صبوری مادر

مادر شهید با نگاه مهربانی که دارد بین صحبت هایش سرش را پایین می اندازد و این که نمی تواند در حد و اندازه مهمان پذیرایی کند،

● عاقبت به خیری

به دیدار مادر ریخته ایم که سه فرزند جوان خود را در دوران دفاع مقدس تقدیم این



معرفی کتاب «نشانی» درباره خاطرات امدادگران و پزشکان مستقر در جبهه های دفاع مقدس

روایتی از مواجهه پزشکان با مصدومان شیمیایی

بدنه بمب خریداری شده را با مایع خردل و اعصاب پر و در عملیات خیبر به طور گسترده استفاده کرد. «دو هفته بعد سال ۱۳۶۳ گذشته ولی نویسنده ما هنوز نگران است. نگران حمله شیمیایی عراقی ها و دست تنها. ما موریت یک ماهه دانشجویان بهیاری در اهواز تمام شده و آن ها آهنگ تهران کرده اند. او از مسئولان آن ها و خود آن ها خواش و تمنّا می کند که: «بچه ها! من تنها هستم؛ نروید، روز بعد می بیند همگی پایان ما موریت گرفته و سوار قطار شده اند. به ایستگاه راه آهن می آید و تقاضای ملتمسانه خود را تکرار می کند، فقط سه نفر از قطار پیاده می شوند. نویسنده ما فرد بسیار تیزی است. در اهواز به یک تراشکار بر می خورد که کنار قوزک پایش تاولی زده. پیگیر می شود. حمله ای که نبوده! پس علت چیست؟ با همین تراشکار به ورز شگاه تختی که محل اسکان مجروحان شیمیایی است می رود و کشف می کند که ذرات آلوده هنوز روی پتوها وجود دارد و آن ها هم پتوها را تا کرده، در انبار خنک و بدون آفتاب گذاشته اند! هنوز مشغول بحث با مسئول جهاد آن جا بود که عراقی ها در چندین نقطه بمب شیمیایی فرو ریختند. دانشجوی ما برای آموزش نیروهای روز منده، مطالعات خودش را در باره مسمومیت های ارگانوفسفره (عوامل اعصاب) به صورت کتابچه صد صفحه ای منتشر می کند.

نتیجه تلاش و خلاقیت ایشان باعث شد که در عملیات «بدر» (۱۳۶۳/۱۲/۱۹) در مان مجروحین شیمیایی بسیار منسجم تر از سال قبل صورت بگیرد طولانی ترین و بی سابقه ترین حمله شیمیایی عراق در تاریخ جنگ در ساعت ۵ بعد از ظهر روز ۲۳ بهمن ۱۳۶۴ (عملیات فاو) بود. در این حمله از گاز سارین، مقدار کمتری گاز خردل و سیانید استفاده شد که بر اعصاب آثار مخربی دارند. حدود ۳۲ فروند هواپیما به صورت گروه های کوچک و هماهنگ، منطقه را به مدت یک ساعت بمباران کردند. مجروحین شیمیایی عملیات فاو در نقاهتگاه گلف (سیدالشهدا علیه السلام) اهواز بستری و تحت درمان قرار گرفتند. خود این دلار مرد هم چندین نوبت مصدوم شیمیایی شده است. در یک ماه و نیم عملیات بیش از ۱۵ هزار مصدوم شیمیایی شدند.

تشخیص داد: ۱- آثار پوستی پس از یک دوره کوتاه نهمتنگی. ۲- در خاک بسیار پایدار است و منطقه تا ماه ها آلوده است. ۳- خردل حتی از لایه های ضخیم پلاستیک عبور می کند. بر اثر تلاش فراوان، مراجعه به کتابخانه ارتش در لویزان، دستورالعمل های ارتش، از مایشگاه و بخش سم شناسی بیمارستان لقمان و راهنمایی های استاد دکتر ناصر جلالی، اولین جزوه شناخت گازهای شیمیایی و در مان مصدومین را در اسفند ۱۳۶۲ چاپ و منتشر و بین گروه های پزشکی مناطق عملیاتی پخش کرد. نویسنده به دلیل ضرورت، «شبکه درمانی مصدومان شیمیایی» را مجزا از مجروحان عادی پی ریزی کرد.

تنگی مر دمک چشم بعد از حمله شیمیایی با گاز «تابون» را نشانه لطف پروردگار می داند که وی را متوجه تشخیص صحیح و درمان آن همه مصدوم شیمیایی کرد و «نقطهطفی در تاریخ پزشکی کشور ما» شد. نویسنده که با مصدومین شیمیایی برخورد می کند از «سکوت غرب» به عنوان مدعی دموکراسی، ابراز شگفتی می کند. به دنبال هر حمله شیمیایی، مسئول کل کشور، آن را به اطلاع دبیر کل سازمان ملل می رسانیدند و درخواست اعزام تیم تحقیق داشتند ولی آن ها همیشه تعلل می کردند و عراق هم تکذیب می کرد. حتی کویت هم که دلار و نیرو در اختیار صدام گذاشته بود با بی شرمی آن را به ایران نسبت می داد.

ایشان با کمک دکتر سید محمد حسن کلانتر معتمد، گزارش های حضور تیم های سازمان ملل در تهران و اهواز را به زبان انگلیسی تهیه و در نخستین کنگره سلاح های شیمیایی بلژیک (۱۳۶۳) به نمایش گذاشته و از طریق وزارت مربوطه برای رسانه های مختلف ارسال می کند. یکی از همین خبرگزارها طرز تهیه بمب های شیمیایی توسط یک شرکت اسپانیایی را بر ملا می کند: «عراق

همان دیار، پایه و تمام کردستان را نجات دادند و ضد انقلاب پیروز شدند. تعدادی از زخمی های این عملیات را به تهران و بیمارستان شریعتی تهران آوردند. نویسنده کتاب «نشانی» ضمن کمک به درمان آن ها به درد دل آنان پرداخت و حتی از مهمان کردن یک خانواده نیازمند در نتیجه می گیرد که بر خلاف تبلیغات ضد انقلاب، مردم کرد با نظام جمهوری اسلامی همراه و همگام هستند.

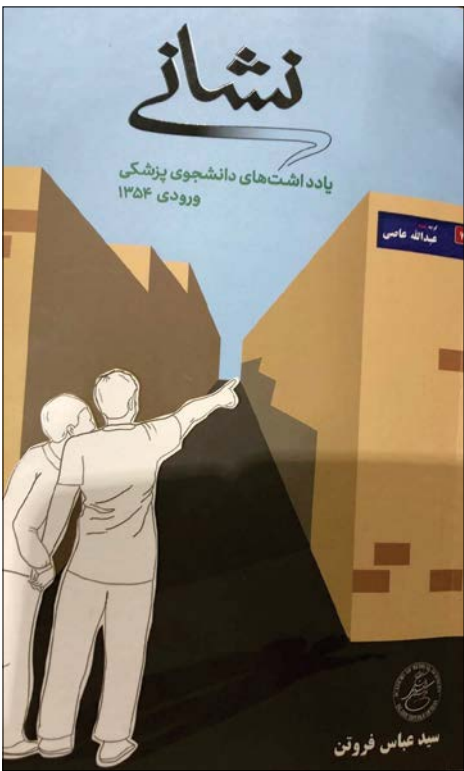
نویسنده از گروه مستندسازی که از یک مرکز دولتی ما موریت داشتند، یاد می کند که به بیمارستان صحرایی آمدند و مورد استقبال او و جزا احان قرار گرفتند. در این فاصله عراقی ها سایت بیمارستان را زدند و آن مستندسازها فرار را برقرار ترجیح دادند! نخستین در مان مؤثر سلاح شیمیایی در مرداد ۱۳۶۲ بود. ماده شیمیایی از نوع خردل بود که ۴۷ مجروح و ۱۷ شهید از مجاهدین عراقی به جا گذاشت. نویسنده می نویسد

مجاهدین عراقی، رزمندگان غیوری بودند که همراه ما در عملیات مرزی می جنگیدند. در اولین حمله شیمیایی، عراقی ها گاز خردل به کار بردند. با بوی تند مشابه به سیر و سایر علایم پوستی، سوزش، ترس از نور و... در آن زمان در ایران هیچ آزمایشگاه و هیچ شخص مسئولی نبود که فرمول گازهای شیمیایی را بداند. نویسنده با موتور سیکلت نمونه هایی را برای تجزیه به آزمایشگاه دانشگاهی می برد. در آن جا بر اثر اهمیت ندادن به موضوع، موش ها و خرگوش ها با تورم شدید بدن و خونریزی می مردند. متأسفانه در آن برهه زمانی، مراکز دانشگاهی و نظامی نتوانستند خاک آلوده را آزمایش کنند و توجّهی به این امر مهم (حمله شیمیایی) نداشتند. البته در پایان جنگ توسط استادان جوان، آنالیز نمونه های شیمیایی پیشرفت های زیادی کرد.

نویسنده با ادرایت و همت گاز خردل را از روی سه ویژگی

معاون جنگ دانشگاه فردوسی بود. هنوز دانشگاه فردوسی به دوپاره تقسیم نشده بود. سال ۶۴ بود. دفاع مقدس ادامه داشت و بعضی ها از بمب های شیمیایی علیه رزمندگان اسلام استفاده می کردند. از دکتر سید عباس فروتن مؤلف کتاب «نشانی» که تبخری در درمان مصدومین شیمیایی داشت درخواست کرد به مشهد بیاید و کارمندان و دانشجویان ما را برای دفاع در برابر حملات شیمیایی آموزش دهد.

سالن شهید چمران بیمارستان قائم (عج) پر بود از جمعیت استاد، دانشجو و کارمند. او همچون یک استاد روزیده در مورد انواع سلاح های شیمیایی و چگونگی تشخیص و درمان آن و روش به کار بردن ماسک مخصوص، سخنرانی میسوطی کرد. نویسنده متولد سال ۱۳۳۶ محله سر چشمه تهران، دانش آموز دبیرستان علوی تهران و علاقه مند به کارهای آزمایشگاهی، عکاسی، قاب سازی و پر کردن بادکنک با گاز هیدروژن که از ترکیب اسید کلریدیک و فلز روی به دست می آید و به هوا فرستادن آن. سال ۱۳۵۴ وارد دانشکده پزشکی دانشگاه تهران می شود. از همان ابتدا شوق یادگیری در وی چنان بود که گاهی شب ها داوطلبانه در اورژانس بیمارستان سینای تهران به در مان مصدومین می پرداخت. انقلاب هنوز دوران ابتدایی خودش را می گذرانید که غائله کردستان پیش آمد و توطئه گران با حمایت عراق و کشورهای سلطه گر که دست شان از نفت و منابع غنی ایران قطع شده بود، شعار «استقلال قومیت کرد» سر دادند. شهید دکتر چمران و یاران شهید و صالحی از گروه دستمال سرخ های سپاه و پشتیبانی مردم و کردهای



سازمان ملل سرانجام در تاریخ هشتم اسفند ۱۳۶۴ یک تیم حقیقت یاب به ایران می فرستد. نویسنده به عنوان پزشک راهنما همراه تیم بوده است. این هیئت مصاحبه ای هم با یک خلبان عراقی که هواپیمایش توسط نیروهای ایرانی سرنگون شده بود انجام می دهند. از او می پرسند: «چگونه متوجه شدید که هواپیمای شما بمب شیمیایی دارد؟» در جواب می گوید: «وقتی به ما می گویند باید یک ما موریت ویژه بفرستد».

دکتر علی شمس، استاد اورولوژی و فوق تخصص پیوند کلیه دانشگاه علوم پزشکی مشهد